

برای گشتی ایران و صدای رسایش، هادی عامل



کند، خیانت می‌کنید، دارید حق او را می‌گیرید، سرمایه مدرسه را هم به یاد می‌دهید. این بوبه ما هفت و مجانی به شما نرسید. هم هر کار دلتان خواست بگویید و بعد گفت: ورزش جایست که که باید اما بشاید و قدر فرصت‌ها سرمایه‌هایش را بداند و فرصت دیگران را هدر ندهید. همین جمله آقا معلم هنوز توی ذهنم رسوب کرده است. هادی آقا در این سال‌ها احتمالاً برای برخی از هم‌سن و سال‌های من هم معلمی کرده است؛ شاید کشتی‌بازی را بداند اما همه می‌دانند صدای هادی آقا عامل خلاصه‌سازی کشتی ایران شده است. هادی عامل با آن هیجان و تلاش دل‌میلیون‌های ایرانی را چه علاقه به کشتی داشته باشند (چه نه مثل من) به کشتی گره می‌زند. آن‌ها را به غرور ملی و افتخار کردن به سرمایه‌های ورزشی کشورشان پیوند می‌دهد و در گزارش‌هایش یادآوری می‌کند تا آن حلال پدرشیر حلال مادر و فقط یک مفهوم انتزاعی نیست، در واقع سرمایه واقعی ورزش ایران است. امیدوارم تن این همشهری‌های باخلاق و آقا معلم سال‌ها باشد و سال‌های سال صدای کشتی ایران باشد، صدای غرور و افتخار کردن به سرمایه‌های ورزشی ایران.

مردان میدان

A black and white photograph showing a group of soldiers in a trench. Several soldiers are in the foreground, some crouching or lying down, while others stand further back. The trench is filled with debris and the ground is muddy. The background shows a flat, open landscape under a clear sky.

اول شخص

درباره ابوالحسن بنی‌صدر هم‌زمان با هفته دفاع مقدس و ماه‌ها کارشکنی او در پشت جبهه‌ها

A black and white photograph showing five soldiers in military uniforms and helmets. They are gathered around a map held by one of the soldiers, appearing to be in a field setting. The soldiers are looking at the map with interest. The background is a bright, open field under a clear sky.

علنی عملکرد جنگی اش را زیر سؤال بردند و روند سیاسی برکناری اش از فرماندهی و سپس عزلت از خرداد را رقم زدند. در همان دوره شکاف او با حزب جمهوری اسلامی و باالگرفت او با مفتح تراشی، جنگ را زمینگیر کرد. خرداد ۱۳۶۰ با موضع صریح رهبر انقلاب علیه او، پشتوانه اش فرو ریخت. شورای عالی و قرائن پیوند کوتاه مدت بین صدر با «شورای ملی مقاومت» نهاده ای که با متناقض در پاریس ساخته به موج تازه ای از اتهام هادمان زد. او پوزیسیون مسلح دست دوستی داد و به مردم ایران، پشت کرد. بعد از عزل او، همانگی ارتش و سپاه بهود یافت و عملیات های ۱۳۶۱-۱۳۶۰ ایران را نام الانمه طریق القدس فتح المبین بیت المقدس را رقم خورد. مفتح تراشی های

از پاییز ۱۳۵۹ که عراق به ایران حمله می‌کند تا زمستان ۱۳۵۹ و بهار ۱۳۶۰، او به حکم امام خمینی^(۵) فرماندهی کل قوا را بر عهده می‌گیرد. در مجلس و رسانه‌های رسمی آن روز، اتهام محوری علیه او «بی‌کفایتی در اداره جنگ» بود: تا جایی که در ۱۳ دی ۱۳۵۹ برخی نمایندگان

مقاومت، را ساخت و در ۱۹۸۳ از این شورا جدا شد. در ورسای ساکن شد. سال ها نوشت مصاحبه کرد و تاسا های پایانی عمر از پاریس بر جمهوری ت مصادره شده نوحه خواند و علیه حاکمیت ایران مصاحبه کرد. ۱۷ مهر ۱۴۰۰ پس از بیماری طولانی در پاریس درگذشت.



یاد

شهید محمد مهدی
طهرانچی که در پی تجاوز
رژیم صهیونی به خاک
کشورمان به شهادت
رسید، نخستین بار در
سال ۱۳۶۱ وقتی که تنها
هفده سال داشت در خط
مقدم جبهه از خاک وطن
دفاع کرد. دانشمند فقید
هسته‌ای کشورمان که با
وجود سن کم، به عنوان
فرمانده گردان انتخاب
شده بود، در عملیات
«رمضان» به درجه
جانبازی نائل آمد.

برای مطالعه مطلب
«اول شخص» روزنامه شهرآرا
در باره شهید محمد مهدی
طهرانچی کد را اسکن کنید.



**خاکری
خاطرہ**

شبنم کرمی | در هشت سال دفاع مقدس، استان کرمانشاه از روز اول تا آخرین روز، درگیر جنگ زمینی و هوایی بود. حتی پس از پذیرش قطعنامه هم رزمندگان در حمله منافقین در عملیات مرصاد به دفاع از خاک میهن شتافتند.

جبهه بود و مادر برای دل خوشی من و برادران
همه بابا را اینکه جای بابا را خوشتر احساس
کنیم از ظهر مشغول تدارک خوراکی های
شبه چله بود. قرار شد خانواده عمو و خاله
هم آن شب پیش ما باشند و یک دورهمی
کوچک داشته باشیم. عصر مامان اثر رشته
بابا را گذاشت و برای خرید نان بیرون رفت.
در آن روزها نانوائی ها بسیار شلوغ بودند
و صف های طولانی انتظار برای تهیه نان
را گاهی به بیش از یک ساعت می رساند.
آن زمان من ده ساله و برادر من سه ساله بود
به خواسته مادر، شروع به چیدن خوراکی ها
در سینی بزرگ مسی روی کرسی کردیم.
ساعتی گذشت. بارش برفی سنگین آغاز
شد. هوا رو به تاریکی می رفت اما آسمان
سرخ و روشن بود. تلویزیون را روشن کردیم
و منتظر آغاز برنامه کودک بودیم که یک باره
پیام «توجه! توجه! اعلامی که هم اقربان
می شنود اعلام خطر یا وضعیت قرمز
است...» توی گوشمان با صدای اژیر صوت
شد، بلافاصله برق قطع شد، صدای
شلیک ضد هوایی ها بی وقفه به گوش
می رسید. من و برادر در میانه تاریکی و
ترس کدیکدیگر را در آغوش کشیدیم و بی صدا
اشک می ریختم. بدو آنقدر حرفی به من
نزدیک بود که موضوع فکر می کردیم «مامان»
و تریس از دست داشتن قلیمان را به بیش
از دوازده روز بود. صدای انفجاری نسبتاً نزدیک
و دفری در همان حالت با صدای بلند

پدرم
را دارم
سایه
های
خاله
همی
رشته
رفت.
بودند
نه نان
سازند.